

فرشتهٔ روشنی

میرفخرایی، مهشید، ۱۳۲۷ -

فرشته روشنی: مانی و آموزه‌های او / مهشید میرفخرایی. - تهران: ققنوس، ۱۳۸۳.
۱۴۴ ص. ISBN 978 - 964 - 311 - 480 - 0

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۱۰۵-۱۳۵.

۱. مسانی، پیامبر، ۲۱۶-۹۲۷۶. ۲. مانویت، الف. عنوان. ب. عنوان: مانی و
آموزه‌های او.

۲۹۹/۹۳۲ BT۱۴۱۰/م۹ف۴

م ۳۴۸۰۶-۸۲

کتابخانه ملی ایران

فرشتهٔ روشنی

مانی و آموزه‌های او

مهشید میر فخرایی





انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

شماره ۲۱۵، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

مهشید میرفخرایی

فرشته روشنی

مانی و آموزه‌های او

چاپ دوم

۱۶۵۰ نسخه

۱۳۸۷

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۰ - ۴۸۰ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 480 - 0

info@qoqnoos.ir

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

مقدمه.....	۷
۱. زندگی نامه.....	۱۳
۲. رهبری دینی پس از مانی.....	۱۷
۳. آموزه های مانی.....	۲۱
۴. اصول اعتقادی.....	۳۷
۵. آثار مانوی تورفان.....	۴۱
۶. آثار مانوی.....	۵۳
۷. گزیده هایی از متون مانوی.....	۷۷
پی نوشت.....	۱۰۵
کتاب نامه.....	۱۳۳

چونان شهر یاری که زین افزار و جامه [جنگ]
به در کند و جامه شاهوار دیگری به بر کند،
«فرشته روشنی» جامه جنگی تن را به در آورد
و در ناو روشن نشست و جامه ایزدی، دیهیم
روشن و بساک زیبا را پذیرفت.

مقدمه

مانویت یکی از دو جنبش (دیگری مزدکی) مهم در ایران ساسانی است که در اوایل سده سوم میلادی پدیدار شد و از همان آغاز در ایران از سوی زردشتیان سنتی با مخالفت روبرو شد و هنگام اشاعه و گسترش خود در روم نیز مسیحیان ارتدوکس با آن به ستیز برخاستند. ظهور مانی در ایران همزمان با تلاشی بود که شاهان ساسانی برای ایجاد وحدت دینی آغاز کرده بودند تا از این طریق بتوانند حکومتی منسجم و یکپارچه در ایران ایجاد کنند. و می‌کوشیدند برداشتی یکسان از آموزه‌های کتاب اوستا، آن‌گونه که توجیه‌کننده حکومت آنان باشد، فراهم آورند.

اگرچه کوشش آنان منجر به تشکیل دولتی مقتدر و مستقل گردید و نفوذ آنان را بر پهنه ایران و حتی کشورهای هم‌مرز قطعی کرد، اما نتوانست راه را بر اندیشه‌های مخالف ببندد و زردشتیگری سنتی را به محو آثار فکری دیگر موفق سازد. مانی در این روزگار پدید آمد و آیینی ترکیبی که حاصل مطالعه او در دین‌های ایرانی، بودایی و سامی بود، به جهان آن روزگار عرضه کرد. مانی هم از جهت خانوادگی و هم از نظر اجتماعی وسعت نظر و روشن‌بینی داشت و این دیدگاه وسیع در آیین وی نیز تجلی یافت و سبب شد که تعلیمات او در اندک زمانی فراگیر شود و با همه نفوذی که موبدان در دستگاه حکومتی داشتند، برخی از شاهان نخستین ساسانی بدو گرویدند و او را یاری کردند.

اما این توجه دیری نپایید و موبدی کینه‌ور و سخت‌گیر چون کرتیر، با نفوذ عمیقی که در شاهان ساسانی داشت، مانی را با سخت‌ترین شکنجه‌ها به کام مرگ فرستاد. مرگ مانی سبب توقف دین او نشد، زیرا پیروان او دنبال اقدامات او را گرفتند و آیین مانی در شرق تا چین پیش رفت و بعدها به غرب نیز گسترش یافت. کوشش پیروان و پرورش‌یافتگان مکتب مانی و شرح و توضیح عقاید او سبب شد که مجموعه‌ای پر بار از آثار زبانی و ادبی مانوی فراهم شود و به ادب فارسی نیز غنایی عظیم بخشد.

مانی بر آن بود که دین خود را به مثابه دینی جهانگیر در بیرون از پادشاهی ساسانی نیز رواج بخشد و برای رسیدن به این خواست کوشید تا با ترکیب عناصر گزینشی از دین‌های موجود، دین نوینی پدید آورد که پذیرش جهانی داشته باشد و از این طریق شرق و غرب را به یکدیگر نزدیک سازد.

سفرهای او و فرستادگانش به شهرها و کشورها مؤید این دیدگاه است و کارنامه‌های سریانی شهدای ایران بر توفیق این مأموریت‌ها گواهی می‌دهند. در کتاب اکتارخلای در باره خود مانی آمده است که: «جامه رنگین می‌پوشد، چوبدست آبنوس به دست می‌گیرد و کتاب بابلی با خود می‌برد.»

مانی بر این باور بود که حکمت او خلاصه و چکیده همه حکمت‌های دین‌های پیشین است و برتری خود را بر گذشتگان خویش یعنی زردشت، بودا و مسیح در این می‌دید که او حکمت خویش را در کتاب‌ها نوشته، اما دیگران خود چیزی ننوشتند و این مهم را به شاگردان خود واگذار کردند. مانی و جانشینان وی برای تعمیم دین در همه جوامع و میان همه طبقات و به منظور تحقق بهره‌وری عام، در هر یک از سرزمین‌ها به زبان و خط مردم همان منطقه می‌نوشتند و تبلیغ دین می‌کردند، از همین رو نوشته‌های او و پیروانش به زبان‌های فارسی میانه، پارتی، سغدی، ترکی او یغوری و... بر جای مانده است. مانویان بر خلاف ساسانیان به سنت شفاهی توجه چندانی نداشتند، بلکه بیشتر بر نوشتن آثار و صورت مکتوب تأکید می‌کردند، زیرا از این

طریق بهتر می‌توانستند آموزه‌های دین را گسترش دهند و مبلغان و مروجان نیز ناگزیر سنجیده‌تر سخن می‌گفتند. مانی و تربیت‌شدگانش به درست‌نویسی توجه خاص داشتند و خط‌هایی از نوع بی‌دقتی‌ها یا برداشت‌های شخصی که در آثار پهلوی دیده می‌شود، در نوشته‌های آنان نیست. مانویان برای توجه بیش‌تر خواننده به متن یا به سبب ذوق شخصی، به تذهیب و نگارگری نیز می‌پرداختند و از همین روست که در ادب فارسی مانی نه تنها در مقام دین‌آور، که نگارگر و نقاش نیز شناخته شده است. ارزشی او که اینک حتی یک سطر از آن بر جای نمانده است، در طول دوران ادب فارسی به عنوان نماد نگارگری ستوده شده است.

مانی به گواهی آثار دینی مانوی در سیر مراحل روحانی و رسیدن به مقام قرب الهی و بهره‌مندی از یاری‌های ایزدی، قدرت اعجاز و انجام دادن کارهایی را داشته که او را به پیامبران بزرگ مانند ساخته است. او افلاک را درنوردیده بود و با استعانت از این توانمندی پزشکی شمرده می‌شد که با دم مسیحایی خود بیماران را درمان می‌کند. مانی اندرزگویی توانا، اسطوره‌پردازی ماهر و سخنور و شاعری بی‌بدیل بود. نظم که حاصل تعالی و توسعه ادب در هر دوره‌ای است، در آثار مانوی رکن اساسی سخن را تشکیل می‌دهد. اغلب آثار مانوی که به فارسی میانه و پارسی نوشته شده‌اند، منظوم است. شعر مانوی پر از تشبیهات بدیع، کنایه‌های دلکش و جذاب است که در آن از نمادپردازی‌های ادبی و تمثیل و استعاره در کمال استادی بهره گرفته شده و با زبان نرم، روان و موج در آمیخته و در مجموع بافته‌ای را عرضه کرده است که نسبت به آثار ادبی هم‌عصر در اوج زیبایی و دل‌انگیزی است؛ سرودهایی دلنشین است که یا با آواز همراه بوده یا توانایی همراهی با آن را داشته است. موسیقی از دید مانی هنری است که روان را به بلندی می‌کشد، اندیشه را پالوده می‌سازد و به همین سبب بود که در آیین‌های ستایش مانوی، به ویژه در جشن‌ها، سرودخوانی بسیار رواج داشت.

ساختار اصلی دستگاه دینی مانی در همه منابع یکسان است. این دستگاه هم در قالب اساطیری و هم به شکل انتزاعی - فلسفی تجزیه و تحلیل می‌شود. مسئله بنیادی که مانی به حل آن کوشا بود وجود شر و جایگاه انسان به عنوان وابسته به شر بود. مانی به سبب زمینه فکری ایرانی و گنوسی، نگرشی دوگانه‌انگارانه به جهان داشت. یکی از دو اندیشه بنیادی آیین مانی، اندیشه دو اصل یا دو بن است یعنی ایزد و ماده، روشنی و تاریکی یا نیکی و بدی. این دو با این که اصولی قدیم و معارض و ضد یکدیگرند ولی در یک سطح و تراز نیستند: خیر و نیکی که ایزد دارد بیش از بدی و شری است که در ماده نهفته است (زمان نخستین). نقطه حرکت دستگاه دینی مانوی اندیشه اساطیری ایرانی یعنی جنگ پایدار میان دو اصل نیکی و بدی است. نتیجه این جنگ، شکست موقتی روشنی از تاریکی و پایان جدایی آنهاست (زمان دوم). اما این شکست مقدمه پیروزی نیز هست، چه عمدی و آگاهانه است. عناصر روشنی زهر کشنده‌ای برای ماده یا تاریکی هستند. تاریکی چیزی به خود پذیرفته است که چون در اساس سرشت و نهادی دیگرگونه دارد، قابل تحمل نیست. این رویداد نقطه عطف در تکامل جهان است، زیرا برای نخستین بار روشنایی و تاریکی به هم درآمیختند (پایان زمان دوم). این حالت آمیخته باید به حالت ناآمیخته نخستین باز گردد و روشنی از تاریکی جدا گردد و نور اسیر در ماده، از اسارت رهایی یابد (آغاز دوران سوم). در آتش سوزی بزرگی که در جهان در می‌گیرد و ۱۴۶۸ سال به درازا می‌کشد، آخرین ذرات نور آزاد می‌شوند و روشنی برای همیشه از قید تاریکی رها می‌گردد.

مانی با این آموزه‌ها در پی آن بود که اصل، مسیر و هدف جهان را برای مردمان ترسیم کند: اگرچه جهان و انسان نخستین به وسیله تاریکی یا ماده آفریده شدند، اما آن‌گاه که چشم آدمی به حقیقت باز شود، توانایی آن را دارد تا خود را از دست نیروهای بد رها سازد. نخستین گام در راه تحقق این منظور،

به باور مانی، پیوستن فرد به جماعت مانوی است و رعایت دقیق قانون دین مانی، تضمین‌کنندهٔ رهایی نهایی فرد از چنگال نیروهای تاریکی است. مانی برای تغذیهٔ دستگاه دینی خود از همه جا و همه چیز استفاده کرده است. اگر حقیقت همیشه شناخته است و از طریق همهٔ ادیان بزرگ همواره درخشیده است، پس مانی خود را محق می‌دانسته است که از تمام ادیان پیش از خود که با دستگاه دینی او هماهنگی‌هایی داشته‌اند، عناصری را به وام گیرد. مانی را باید برای آنچه بود و می‌خواست باشد، داوری کرد.

زندگی نامه

پیش از دعوت

مانی،^(۱) در ۱۴ آوریل سال ۲۱۶ میلادی در دهکدهٔ مردینو^۱ در شرق بابل^(۲) که در آن زمان بخشی از استان آسورستان شاهنشاهی ایران را تشکیل می‌داد، به دنیا آمد. پدر مانی، فِتیق (فارسی میانه: pattēg/pattīg، فارسی نو: پتگ / پستیگ)، شاهزاده‌ای اشکانی، اهل همدان و مادرش، مریم، از خاندان کمسرگان،^۲ شاخه‌ای از خاندان اشکانیان بود.

بنابه روایت ابن ندیم، فِتیق همدان را به قصد مداین ترک کرد. روزی در بت‌خانه‌ای که اغلب بدان جا رفت و آمد داشت صدایی از سوی محراب به گوشش رسید که: «گوشت و می مخور و از زنان پرهیز کن.» فِتیق برای پذیرش این فراخوان، مداین را ترک کرد و در دشت میشان به فرقهٔ مغتسله^(۳) پیوست و ظاهراً مانی را که کودکی چهار ساله بود، با خود به همراه برد (مانی به روایت ابن ندیم، صص ۱۶-۱۵).

به گفتهٔ خود مانی که شرح آن را بیرونی^(۴) و ابن ندیم^(۵) آورده‌اند، مانی هنگامی که هنوز کودک بود، نخستین وحی را از روحی که خود را «توم»^(۶) می‌نامید، دریافت کرد. این روح یا همزاد، حقایق الهی دین را به مانی آموخت. این اتفاق احتمالاً در سال ۲۲۸ میلادی، اوایل پادشاهی اردشیر، سردودمان ساسانیان، روی داده است.^(۷) حدود دوازده سال بعد، سال‌های

1. Mardīnū

2. Kamsaragān

آخر پادشاهی اردشیر، همزاد دوباره بر مانی آشکار می‌شود و او را به اعلام حقایقی که آموخته است، فرا می‌خواند. مانی خود و همزاد را یک تن و یک جان می‌داند.^(۸)

دعوت

مانی نخست حقایق دین را بر پدر و بزرگان خانواده آشکار ساخت^(۹) و سپس برای تبلیغ از راه دریا به هندوستان، یعنی توران و مکران (بلوچستان و سند امروزی) رهسپار شد. مانی موفق شد پادشاه توران و برخی از مردم آن‌جا را به دین خود بگرواند.^(۱۰) احتمالاً در سال ۲۴۲ میلادی، سال جلوس شاپور پسر اردشیر به سلطنت، مانی از راه دریا به پارس بازگشت و پای پیاده به تبلیغ دین پرداخت و با مخالفت‌هایی هم روبرو شد.

مانی از پارس به میشان و از آن‌جا به بابل، سرزمین خود، بازگشت و به ترویج دین پرداخت و پس از مدتی به پارس و ماد مراجعت کرد و دوباره با دشمنی‌هایی مواجه شد، اما موفق شد پیروز، برادر پادشاه، را به دین خود درآورد که بنابر اشارهٔ ابن‌ندیم، همو ترتیب ملاقات مانی را با شاپور داد. این مسافرت مانی حدود دو سال طول کشید.^(۱۱) بنابر کفالایا^۱ی مانوی، مانی سال‌های بسیاری را در خدمت شاپور گذراند و به تبلیغ دین خود در پارس، پارت، تا ادیب (= آدیابن)^۲ و سرزمین‌های مرزی روم پرداخت. بنابر روایت الکساندر لوکوپولیس^۳ی مانی به عنوان عضوی از دربار شاپور، پادشاه را در یکی از نبردهایش علیه گوردیانوس سوم^۴ (۲۴۴-۲۴۲ م.) یا والریانوس^۵ (۲۶۰-۲۵۶ م.) همراهی کرده است. شاپور سه بار مانی را از تیسفون فراخواند و در فراخوان سوم، او را به عنوان عضو دربار پذیرفت و به او اجازه داد بدون هیچ مانعی در قلمرو او به تبلیغ دین خود بپردازد. ظاهراً مانی در

1. Kephalia

2. Adiabene

3. Alexander of Lycopolis

4. Gordiānus III

5. Valeriānus

این زمان به کار پزشکی نیز می‌پرداخته و بیماران را درمان می‌کرده است. مانی پیش از سال ۲۶۱ میلادی، یکی دیگر از برادران شاپور، مهرشاه، فرمانروای میشان را نیز به دین خود درآورد^(۱۲) (Boyce, 1975, 1-2).

مانی میان سال‌های ۲۴۴ و ۲۶۱ میلادی، زمانی که خود در وه اردشیر (بخشی از مداین) بود، هیئتی را برای تبلیغ به سرپرستی ادا^۱ و پتگ،^(۱۳) که پیش از این در روم بودند، به مصر فرستاد. این دو مأموریت خود را با موفقیت به انجام رساندند و تا اسکندریه پیش رفتند. مانی هیئت دیگری را از حلوان،^۲ بر سر شاهراه بابل به همدان، به سرپرستی آمو،^۳ همراه اردوان، شاهزاده‌ای اشکانی، به مأموریت ابرشهر (نیشابور کنونی) فرستاد. آمو در شمال شرقی شاهنشاهی، تا پارت و مرو نیز نفوذ کرد.^(۱۴) آمو در آن‌جا گروه‌هایی را بنیان گذاشت و فرمانروای وُروج،^۴ قرچ^۵ کنونی، را به دین مانی درآورد.^(۱۵) از این پس خراسان بزرگ پناهگاه آیین مانوی و نقطه آغاز فعالیت‌های تبلیغی در آسیای میانه گردید. هیئت سوم به سرپرستی ادا^۱ و آبزخیا^۶ (۲۶۲-۲۶۱ م.) به کرخا دی بیت سلوک^۷ در مشرق دجله رفت و عده‌ای از مسیحیان کرکوک را به دین مانی درآورد. کارنامه‌های سریانی شهدای ایران به موفقیت این مأموریت‌ها اشاره دارند و از فعالیت‌های این دو یاد می‌کنند و به آن‌ها ناسزا می‌گویند. از فعالیت‌های خود مانی در اکتا^۸ ارخلای^۸ به تلخی سخن رفته است.^(۱۶)

هنگام مرگ شاپور (احتمالاً ۲۷۳ م.)، ظاهراً دین مانی در این سرزمین‌ها جایگزین شده بود. مانی طی حکومت یکساله هرمزد اول پسر شاپور به بابل بازگشت. هرمزد با مانی و پیروان او مخالفت نداشت،^(۱۷) اما مدتی پس از جلوس بهرام اول، برادر هرمزد، تحریک موبدان زردشتی از سر گرفته شد و

1. Addā

2. Hulwān

3. Ammō

4. Waruč

5. Gharch

6. Abzaxyā

7. karkā dāβēt selok

8. Acta Archelia

مانی که احساس خطر می‌کرد، بابل را ترک کرد و از طریق دجله به بازدید از گروه‌های مانوی پرداخت و زمانی که به هرمزد اردشیر (اهواز کنونی) رسید، قصد عزیمت به استان‌های شرقی پادشاهی را کرد. مانی از این سفر منع شد و به میشان بازگشت و از طریق دجله به تیسفون رفت. آخرین سفر مانی، پذیرش فراخوان بهرام اول به دربار بود. مانی ظاهراً از طریق شاهراه قدیمی از تیسفون به خوزستان بازگشت.^(۱۸) در خولاسار،^۱ یکی از بزرگان و امرا به نام بات^۲ بدو پیوست و چون وی از مذهب خود برگشته و مانوی شده بود، خشم پادشاه را برانگیخت. مانی آخرین دیدار خود را با گروه‌های مانوی در گئوخای،^۳ احتمالاً زادگاه خود، در ناحیه بیت درایه^۴ انجام داد.^(۱۹) مانی، همراه بات، از آن جا به بیت لاپات^۵ (جندی شاپور) فراخوانده شد. در این جا مانی با دشمنی‌های موبدان زردشتی روبرو شد و پس از دیداری ناخوشایند با بهرام، به زنجیر کشیده شد و زندانی گردید.

مانی در این موقعیت خطیر تنها نبود. کوشتای^۶ دبیر و آبرخیای پارسی، دو تن از شاگردان معتمد مانی، و نوهزادک^۷ مترجم، که تا واپسین دم با مانی و شاهد مرگ او بود، مانی را همراهی کردند. نوهزادگ شرح این سفر و دیدار با پادشاه را در قطعه‌ای به زبان پارسی بیان داشته است.^(۲۰) مانی ۲۶ روز در جندی شاپور زندانی بود و احتمالاً در سال ۲۷۷ میلادی کشته شد.^(۲۱) در قطعه‌ای به زبان پارسی، به روایت اُزی^۸ آموزگار، مانی در چهارم شهریور ماه، شهریور روز، دوشنبه، ساعت یازده در استان خوزستان و شهرستان بل‌آباد^۹ درگذشت.^(۲۲) شیوه مرگ مانی بسیار دردناک توصیف شده است. او را زنده پوست کردند، گردن زدند و در حالی که تنش را از گاه انباشته بودند، برای عبرت بدعتگذاران بعدی، بر ورودی دربار آویختند.^(۲۳)

1. Kholassar

2. Bāt

3. Gaukhai

4. Bēth Dəāyē

5. Bēth Lāpāt

6. Kuštai

7. Nūhzādag

8. Uzzi

9. Bēlābād

رهبری دینی پس از مانی

در ایران و شرق

گسترش دین مانی به سوی شرق در زمان خود مانی و هنگامی آغاز شد که شاپور اول او را از شاهنشاهی خود تبعید کرد و مانی به آسیای مرکزی و ترکستان شرقی رهسپار شد و به تبلیغ دین خود پرداخت. پس از بازگشت مانی به ایران و مرگش، بر سر رهبری دینی میان دو تن از پیروانش سیسینیوس^۱ (سیس) و گابریابوس^۲ اختلاف در گرفت و سرانجام سیسینیوس پیروز شد و تا هنگام مرگش در سال ۲۹۱/۲ میلادی، هدایت جماعت مانوی را بر عهده داشت.^(۲۴) ظاهراً سیسینیوس پس از ده سال ریاست و رهبری، کشته و سپس به دار آویخته شد.^(۲۵) اینایوس^۳، جانشین او، توانست رهبری جماعت مانوی را تا تعقیب دوباره آنان در زمان هرمز دوم عهده‌دار باشد.^(۲۶) از تاریخ آیین مانوی در بقیه دوران ساسانی آگاهی زیادی در دست نیست مگر تعقیب‌های خونبار بسیاری که از سوی زردشتیان متحمل شدند تا آن که قدرت اصلی به تدریج در آن سوی آمودریا (جیحون) در مرز شمال شرقی ایران متمرکز شد.

در پایان سده ششم میلادی جماعت مانوی ماوراءالنهر به رهبری و امامت شادهرمزد، از رهبری و خلافت بابل ادعای استقلال کردند. شادهرمزد یکی از بزرگ‌ترین مبلغان و نیز قدیسان مانوی بود تا آن‌جا که

1. Sisinnios

2. Gabriabos

3. Innaios

تاریخ تولد او پس از تاریخ تولد و وفات مانی، برای مانویان مبدأ تاریخ شده بود. این جماعت زیر نام «دیناوران» تا اوایل سده هشتم میلادی استقلال خود را از مرکز خلافت بابل که «دینداران» خوانده می شدند، حفظ کردند. در این زمان این رهبری جداگانه پایان یافت و خلافت مهر، رهبر بابلی (۷۴۰-۷۱۰ م.) در آسیای مرکزی پذیرفته شد.^(۲۷) گرچه جماعت مانوی ماوراءالنهر از طریق پناهندگان پارسی و پارتی از داخل مرزهای ایران تقویت می شد، اما اکثر اعضای آن سغدیان، یعنی مردمان شرق ایران بودند که در این نواحی زندگی می کردند.

استیلای اعراب بر ایران در سده هفتم میلادی، مهلت کوتاهی برای مانویان پدید آورد تا از تعقیب و آزار و اذیت در امان باشند و حتی گروهی از آنان از ماوراءالنهر به ایران بازگردند.^(۲۸) در زمان عباسیان تعقیب‌های شدید از سر گرفته شد. با وجود این آیین مانوی تا سده دهم میلادی در بغداد پابرجا بود تا آن که مرکز خلافت مانوی به سمرقند منتقل شد. پس از این تاریخ، مانویان واقعاً از صفحه تاریخ ایران محو شدند.^(۲۹)

در سال ۶۹۲ میلادی که چین پس از دورانی سخت و دشوار جاده ابریشم را در طول آسیای مرکزی بازگشود، مانویان از طریق مهاجرنشینان بازرگان به سوی شرق و شمال نفوذ کردند و در طول راه‌های کاروان رو بین سمرقند و چین مستقر شدند. در سال ۷۳۲ میلادی با فرمان سلطنتی به مانویان حق اقامت در چین داده شد و دین آن‌ها در ردیف دین‌های مجاز درآمد.

در سده هشتم میلادی، ترکان اویغور ناحیه وسیعی از آسیای مرکزی را تصرف کردند. در سال ۷۶۲ میلادی خاقان اویغور شهر لویانگ^۱ پایتخت چین شرقی را گرفت^(۳۰) و چند ماه در آن جا توقف کرد. مانویان به وی نزدیک شدند و خاقان به دین ایشان گروید و از آن تاریخ دین مانی، دین رسمی دولت اویغور شد و تا انقراض آنان به دست قرقیزها در سال ۸۴۰

میلادی، دین رسمی این قلمرو وسیع باقی ماند. از این پس نیز مانویت تا حمله مغول در سدهٔ سیزدهم میلادی در ترکستان شرقی، در میان اویغورهای شرقی در ایالت غربی چین، و نیز نزد اویغورهای غربی و دولت کوچکی به پایتختی خوچو،^۱ نزدیک تورفان، دوام آورد. پس از فروپاشی دولت بزرگ اویغور، چینی‌ها به تعقیب مانویان پرداختند و در سال ۸۴۳ میلادی به موجب فرمانی، دین مانی در تمام سرزمین چین ممنوع اعلام شد، گرچه کمابیش تا سدهٔ چهاردهم میلادی در چین تداوم یافت.

در غرب

انتشار دین مانی در غرب در امپراتوری روم و بیزانس، رقابت آن با مسیحیت و خاموشی نهایی یا جذب آن به دیگر فرقه‌ها، دارای اهمیت است.

دین مانی از آغاز ویژگی‌هایی داشت که جهان غرب را به سوی خود جلب کرد و همان سبب شد که جانشین دین مه‌ری و دین‌های رازآمیز شود. رنگ آمیزی شرقی، توصیف دوگانه از خوبی و بدی، همراه با آموزهٔ تناسخ که به شکلی قادر به حل کردن بعضی از تناقضات این جهان بود، نیز سیاست اعلام شدهٔ آن دین مبنی بر انطباق خود با نیازهای زمانه، تمایل به برابری اجتماعی، معیارهای اخلاقی و شیوهٔ سهل و آسان پرستش و نیایش و آداب و مناسک دینی، مردم را به سوی این آیین رهنمون شد.

دین مانی به سرعت در سوریه و مصر و در طول ساحل مدیترانه‌ای آفریقای شمالی گسترش یافت و در روم، اسپانیا و جنوب گُل^۲ نفوذ کرد. امپراتوران روم، آن را واژگون‌سازندهٔ کشور قلمداد کردند و علیه آن به پا خاستند و کشیشان به محکوم کردن آموزه‌های آن، که نسبت به تعالیم کلیسا دشمنانه می‌نمود، پرداختند. سرانجام فرمان‌های امپراتوری، تجویزهای کشیشان، همراه با تعقیب‌های پیوسته، دین مانی را در آفریقای شمالی

1. Khočo

2. Gaul

سرکوب ساخت. در سال ۲۸۷ میلادی، حدود ده سال پس از مرگ مانی، بر اثر سعایت یولیانوس،^۱ فرمانی از امپراتور روم، دیوکلتیانوس^۲ (= دیوکلسین) علیه مانویان، به منظور سوزاندن کتاب‌های آنان، صادر شد و در سده پنجم میلادی، پاپ سنت لئون^۳ نیز حکم به سوزاندن نوشته‌های مانویان داد. اقدامات سنت اوگوستینوس^۴ پس از دست کشیدن از دین مانوی و گرویدن به مسیحیت نیز بسیار مهم است (- فصل پنجم).

گرچه آیین مانی سرکوب شد، اما به حضور پنهان خود در میان مردمان جنوب اروپا ادامه داد و بعدها، در شکل‌هایی بسیار متفاوت از اصل، با قدرت به خودنمایی پرداخت.

پیدایی دوباره آموزه‌ها و تعالیم مانی و گسترش آن‌ها در جهان مسیحیت، در قالب اعتراض علیه دین مسیح در سده‌های بعد، با حضور فرقه‌های مسیحی گنوسی روی داد. پریسیلیانیست^۵‌ها در اسپانیا از اواخر سده چهارم میلادی، پاول سین^۶‌ها در ارمنستان و آسیای صغیر در سده هفتم میلادی، بوگومیل^۷‌ها در بلغارستان در سده دهم و یازدهم میلادی، پاتارین^۸‌ها در سده دوازدهم در بوسنی، ایتالی‌ها و کاتار^۹‌ها در نزدیکی میلان و آلبیژنسی^{۱۰}‌ها در جنوب فرانسه در سده‌های یازدهم و دوازدهم تا پانزدهم میلادی از آن جمله‌اند (Jackson, 1965, 18-19).

1. Julianus

2. Diocletianus

3. Saint Leon

4. Saint Augustinus

5. Priscillianist

6. Paulician

7. Bogomil

8. Patarine

9. Cathar

10. Albigensian

آموزه‌های مانوی

جهان‌شناسی

دین مانوی ترکیبی از مسیحیت گنوسی سوریه و بین‌النهرین، عقاید قدیمی بابلی، فلسفه بودایی، هلنی یا یونانی جدید و عقاید ایرانی زردشتی و غیر زردشتی است. مانوی که از سوی پدر و مادر پارتی،^(۳۱) از نظر خاستگاه بابلی و از جهت محیط نشو و نما مغتسله یا ماندایی قدیم است، به سبب سفرهای خود به شرق و غرب با دین بودایی و مسیحی و به ویژه فرقه‌های گنوسی بازیلیدس،^۱ والنستینوس^۲ هر دو در سده دوم میلادی و مرقیون^(۳۲) و دیصانیان^(۳۳) نیز آشنا شد. او حاصل این عقاید و فلسفه‌ها را در قالبی ابداعی ریخت و با قدرت و نبوغ خود، دین مستقلی پدید آورد که چون روح آن نوید نجات و رهایی بشر بود، مورد استقبال همگان قرار گرفت.

در باره تأثیر ادیان و فرق گوناگون بر دین مانوی عقاید مختلف و گاه متضادی ابراز شده است. باور^۳ دین مانوی را در اساس مجموعه‌ای بودایی و هندی می‌داند. بورکیت^۴ عناصر مسیحی آن را غالب و اساسی فرض می‌کرد. رایتزنشتاین^۵ آن را برگرفته از عقیده نجات رمزآمیز ایرانی می‌داند. بنونیست^۶ و نیبرگ^۷ این عقیده را قوت بخشیدند و آن را با عقاید

1. Basilides

2. Valentinus

3. Baur

4. F.C. Burkitt

5. R. Reitzenstein

6. E. Benveniste

7. H.S. Nyberg

فلسفی زروانی ارتباط دادند. شدر^۱ آن را بیش از همه به مسیحیت غیررسمی و گنوسی هلنیست نزدیک می‌دانست. ویدن‌گرن^۲ پژوهش‌های تازه و مفیدی از جنبه بابلی دین مانی و مقایسه آن با عقاید اکدی و به ویژه آیین تموز کرد. سودربرگ^۳ بر جنبه ماندایی آن تأکید می‌کرد و سعی در اثبات این نظر داشت که اصل طریقه ماندایی قدیمی‌تر از آن است که غالباً تصور می‌شود و شباهت‌های زیادی بین زبور مانوی قبطی توماس^(۳۴) و نوشته‌های ماندایی یافت (مانی و دین او، ۱۳۷۹، ص ۶۱).

دوبن و سه دوره

مانی در میان پیشینیان روحانی و معنوی خود زردشت، بودا و عیسی را پایه‌گذاران حقیقتی می‌شناخت که او برای به انجام رساندن آن آمده بود. مانی آموزه دوبن زردشت را که، بر پایه نبرد دایمی و اساسی بین روشنی و تاریکی یا روح و ماده بود، بنیان حل مسئله خوبی و بدی می‌دانست. او در آموزه‌های بودا درس‌هایی برای هدایت زندگی می‌یافت که برای انسان همیشه و همه جا پذیرفتنی است و در عیسی نیز کمال مطلوب را می‌دید و مدعی بود که او خود فارقلیطی^(۳۵) است که مسیح بشارت داده و جهان در جستجوی اوست. این ویژگی‌گزینشی دین مانی، آیین جدید را برای پذیرش آسان‌تر می‌ساخت و پیروان آن قادر بودند هر زمان که می‌خواستند خود را به فرقه‌ای یا جماعتی مذهبی پیوند دهند. مثلاً در غرب بر عناصر مسیحی تأکید می‌شد. در شرق احتمالاً بعضی عناصر بودایی بیش‌تر به چشم می‌آمد. اما در زیربنای تصور مانی از جهان، نخست همان آموزه دوبنی ایران باستان نهفته بود که سده‌های پیش‌تر زردشت آن را تعلیم داده بود و مانی آن را وسعت بخشید، تعدیل کرد و بالاتر از همه بدان جنبه روحانی داد. مانی روشنی را مترادف خوبی و روان، و تاریکی را هم‌معنی بدی و ماده، اما اصل و گوهر این دو را جدا و در تضاد با

1. H.H. Schaeder

2. Geo Widengren

3. S.T. Soderberg

هم می‌دانست و معتقد بود که بر اثر عمل، این دو در جهان به هم درآمیخته‌اند.

دومین آموزه اساسی مانی، تمیز سه دوره در تاریخ زمان بی‌آغاز و بی‌پایان است. این سه دوره نخستین، میانی و پایانی است.^(۳۶) در دوره نخستین پیش از آن که این جهان به هستی درآید، دو اصل روشنی و تاریکی کاملاً از هم جدا بودند. روشنی در بالا و تاریکی در پایین قرار داشت و گرچه هم‌مرز بودند، ولی با یکدیگر تماسی نداشتند. هر یک از این دو قلمرو ساکن و آرام بود.

قلمرو روشنی و نور دارای همه صفات خوب و سرزمین تاریکی، دارای همه صفات بد بود. در دوره میانی، یعنی عصر کنونی، این دو اصل در نبردی جهانی با یکدیگر در می‌آمیزند و در دوره پایانی که در پی خواهد آمد، یک بار دیگر، با پیروزی روشنی و شکست تاریکی، این دو برای همیشه از یکدیگر جدا خواهند شد. نجات در رهایی روشنی از تاریکی و روح از ماده و بازگشت آن به حالت نخستین، یعنی پیش از آمیختگی است. موضوع سه زمان به اندازه مسئله دوبن،^(۳۷) دارای اصل زردشتی است.

آفرینش

قلمرو نوری یا بهشت روشنی، از سوی بالا، راست و چپ، یعنی شمال، شرق و غرب بی‌کرانه است. قلمرو ظلمت یا دوزخ تاریک نیز از سوی پایین یعنی جنوب بی‌کرانه است.^(۳۸) سرزمین روشنی ازلی و ابدی از پنج عنصر: روشنی، باد، آتش، آب و نسیم تشکیل شده است.^(۳۹) شهریار سرزمین روشنی، پدر عظمت یا پدر بزرگی است^(۴۰) که مانی در کنار دیگر عناوین، عنوان زروان را نیز به او داده است. همسر پدر بزرگی، روح زنده یا روح پاک^(۴۱) نیز در این سرزمین که ذرات نور بی‌شماری در آن ساکنند، حضور دارد.

دوزخ، سرزمین تاریکی، دارای پنج طبقه از جنس پنج عنصر تاریکی است. نام این پنج عنصر تاریکی گاهی معادل پنج عنصر روشنی است (مثلاً هوا/ نسیم برای هوای تاریک نیز به کار رفته است) و گاهی در تضاد با آن‌هاست (مثلاً تاریکی در برابر روشنی). گاهی نیز نام‌های دیگری دارند (مثلاً در برابر آب، زهر).^(۴۲) پنج گونه دیو با دو جنس نر و ماده: دو پا، چهارپا، پردار، آبی و خزنده^(۴۳) این پنج طبقه دوزخ را اداره می‌کنند و در آرزو شهوت همیشگی به سر می‌برند.

شاهزاده تاریکی یا اهریمن فرمانروای سرزمین تاریکی است^(۴۴) که ویژگی‌های همه آن پنج گونه ارکون^(۴۵) یعنی دیو، شیر، عقاب، ماهی و ازدها را در خود دارد.^(۴۶) اهریمن گاه به عنوان تجسم ماده و گاه همچون تظاهر اصلی آن عمل می‌کند.

در سرزمین تاریکی جنگ و کشمکش دائمی حکم فرماست. بر اثر این آشفتگی و بی‌نظمی، نخستین آشوب در جهانی که سکون و آرامش داشت، پدیدار می‌شود. اهریمن، از روی اتفاق به مرز بهشت و دوزخ می‌آید. روشنی را می‌بیند، بدان آرزومند می‌شود و بر آن می‌تازد و بدین سان نبرد سرنوشت‌ساز در می‌گیرد.^(۴۷) در این هنگام دوره نخستین، یعنی دوران جدایی روشنی و تاریکی پایان می‌یابد و دوره میانی با نبرد ترسناک و رویدادهای پرخطر آغاز می‌شود.

پدر بزرگی برای حمایت از سرزمین روشنی و حفظ آرامش ابدی آن، خود وارد کارزار می‌شود و تجلیاتی از خود را به هستی فرا می‌خواند.^(۴۸)

در نخستین آفرینش از سه آفرینش، همسر پدر بزرگی یعنی روح پاک، پنج اندام پدر بزرگی یعنی بام (= خرد)، منوهد (= تفکر)، هوش، اندیشه و پیرمانگ (= عقل)^(۴۹) و صفات او یعنی دوازده شهریاری او: شهریاری، زیرکی، رستگاری، خرسندی (= قناعت)، اورنگ (= شکوه و جلال)، راستی، ایمان، بردباری، دادگری، نیکوکاری، نرمی (= ملایمت) و

روشنی^(۵۰) و مادر زندگی^(۵۱) شرکت دارند. در این مرحله انسان نخستین یا انسان قدیم^(۵۲) به هستی فراخوانده می‌شود.^(۵۳)

انسان نخستین نیز پنج فرزندش، پنج عنصر روشنی یعنی نسیم، باد، آب و آتش و روشنی را که از مادهٔ بهشت روشنی هستند، به هستی فرا می‌خواند و سپس آن‌ها را همچون زرهی در بر می‌کند و برای نبرد با دیوان به مرز بهشت و دوزخ می‌رود.^(۵۴) اهریمن نیز با عناصر پنجگانه‌اش یعنی تاریکی، باد کشندهٔ بدبو، زهر مرگ، آتش سوزنده و نزم (= مه) مجهز می‌شود. آن‌ها را سپر خود می‌سازد و به پذیرۀ انسان نخستین می‌آید.

نخستین نبرد در می‌گیرد و نیروهای تاریکی بر نیروهای روشنی غالب می‌شوند. انسان نخستین و همراهانش را نیروهای تاریکی شکست می‌دهند. دیوان آنان را اسیر می‌سازند و با بلعیدن بخشی از زره روشنی، شادمان، از تازش دست می‌کشند.^(۵۵) با این عمل بخشی از روشنی جذب تاریکی می‌شود. این روشنی گم شده، با ماده‌ای که آن را بلعیده، پوشیده می‌شود، رنج می‌برد و اصل ایزدی خود را فراموش می‌کند.

انسان نخستین که در اعماق تاریکی بی‌هوش رها شده، پس از به هوش آمدن، با فریادی درخواست کمک می‌کند و مادرش با شنیدن صدای او، از پدر بزرگی یاری می‌خواهد. پدر بزرگی، برای کمک به او، ایزدان آفرینش دوم را به هستی فرا می‌خواند. این ایزدان عبارتند از: دوست روشنی‌ها یا دوستدار روشنی،^(۵۶) سازنده یا بنای بزرگ^(۵۷) و روح زنده^(۵۸) با پنج پسرش:^(۵۹) نگاهبان شکوه، پادشاه شرافت، آدم نورانی،^(۶۰) پادشاه افتخار^(۶۱) و حامل یا اطلس.^(۶۲)

مادر زندگی و روح زنده به مرز تاریکی می‌روند. روح زنده فریادی برمی‌آورد و انسان نخستین از ژرفا پاسخ می‌گوید. این فریاد و پاسخ نیز دو ایزد می‌شوند که ششمین فرزند^(۶۳) روح زنده و انسان نخستین^(۶۴) هستند. این دو، آرزوی ایزدان را برای روشنی شکست خورده و پاسخ آن روشنی

شکست خورده را به فراخوان ایزدان، تجسم می‌بخشند.^(۶۵) رهایی انسان نخستین نمونه‌ای برای نجات بعدی تک تک روان‌هاست زیرا مادر زندگی و روح زنده، انسان نخستین را که از بی‌هوشی به در آمده و از اعماق تاریکی برخاسته است، به بهشت هدایت می‌کنند. اینک پدر بزرگی برای رهایی روشنی‌اسپیر شده در ماده، به همراه ایزدان از پیش فراخوانده خود، به آفرینش جهان مرئی یا جهان بزرگ دست می‌یازد.

آفرینش جهان

مانی به دنبال ترسیم الگوی استادانه‌ای از روند آفرینش جهان است. روح زنده به عنوان آفریننده یا عامل فعال، که توسط پنج فرزندش یاری می‌شود، در رأس تمام ایزدان برگزیده شده برای این هدف قرار دارد. مادر زندگی نیز یاور او در عملی ساختن این هدف است.

روح زنده بر نیروهای تاریکی می‌تازد و آن‌ها را شکست می‌دهد. او از تن دیوانی که کشته است، هشت زمین و از پوست آن‌ها ده آسمان را می‌سازد^(۶۶) و دیگر نیروهای تاریکی و سران آن‌ها، ارکون‌ها، را زنده در آسمان اسپیر می‌کند. روح زنده از بخشی از نورهای بلعیده شده که هنوز نیالوده است، خورشید و ماه^(۶۷) و از نوری که کمی آلوده است، ستارگان را می‌آفریند^(۶۸) و آن‌ها را در آسمان یازدهم، یعنی آسمانی که از زمین دیده می‌شود، قرار می‌دهد. روح زنده برای رهایی نور اسپیر در ماده، سه گردونه از آتش و آب و باد می‌سازد^(۶۹) که هدایت آن‌ها با پادشاه افتخار است. نگاهبان شکوه ده آسمان را در بالا نگاه می‌دارد و حامل یا ایزد مانبد که در زمین پنجم ایستاده است، سه زمین بالاتر را بر شانه‌های خود حمل می‌کند.

روند نجات

جهان در این زمان بدون حرکت و زندگی است. خورشید در آسمان ساکن

است. پدر بزرگی در این هنگام آفرینش سوم، یعنی ایزدان نجات‌بخش را به هستی فرا می‌خواند. نخستین آنان روشن‌شهر یا پیامبر سوم است^(۷۰) که او نیز به نوبه خود دوشیزهٔ روشنی^(۷۱) را، که گاهی نیز به شکل دوازده دوشیزه ظاهر می‌شود، به هستی فرا می‌خواند.^(۷۲) این دو ایزد، خود را برهنه به ارکون‌هایی که در آسمان در بند هستند، نشان می‌دهند. زیبایی این دو ایزد ارکون‌های نو و ماده را می‌فریبد. ارکون‌های نو تحریک می‌شوند و روشنی که در تنشان بود، با نطفه‌های آنان، به شکل باران بر زمین می‌ریزد. بخشی از نطفه‌ها به دریا می‌ریزد و غول دریایی عظیمی می‌شود و به وسیلهٔ ایزد چهارشکل یعنی ویسبد شکست می‌خورد و نابود می‌گردد.^(۷۳) بخشی بر زمین می‌ریزد و منشأ زندگی درختان و گیاهان می‌شود. زن - دیوان که در دوزخ آبتن می‌شوند، جنین‌های خود را سقط می‌کنند و جنین‌های آن‌ها که نور کم‌تری از نطفهٔ مردان دارد، بر زمین می‌افتد و منشأ زندگی حیوانی می‌شود و پنج‌گونه موجود زنده تشکیل می‌شود که با پنج‌گونه دیوان مطابقت می‌کند.^(۷۴) آن‌گاه سازندهٔ بزرگ، از ایزدان آفرینش دوم، بهشت نو را می‌سازد که از همان مادهٔ بهشت روشنی و نیز جاودانه است ولی در دوران آمیختگی، هستی جداگانه‌ای دارد. بهشت نو پایگاهی برای ایزدان و نورهای نجات یافته است تا بهشت جاودان در دوران نبرد، دور از دسترس و آشوب باقی بماند.^(۷۵) انسان نخستین، شهریار بهشت نو است.

سومین ایزد آفرینش سوم، ستون شکوه،^(۷۶) ایزد و نیز راه شیری است که نور نجات یافته از طریق آن به آسمان بالا می‌رود. در زمان بدر ماه، روان‌ها از این راه به ماه و سپس به خورشید و از آن‌جا به بهشت نو می‌روند.^(۷۷) ماه و خورشید به شکل‌های گوناگون توصیف شده‌اند: ناو، گردونه و بارو. تخت ایزدان سه آفرینش در گردونهٔ ماه و خورشید قرار دارد.

دیگر ایزدان آفرینش سوم به ترتیب فراخوانی عیسی درخشان،^(۷۸) اندیشهٔ بزرگ^(۷۹) و عیسی دادگر هستند.

تختِ سر ایزدان سه آفرینش در گردونه ماه و خورشید به این قرار است:
 گردونه خورشید: پیامبر سوم یا روشن شهر، مادر زندگی، روح زنده
 گردونه ماه: عیسی درخشان، دوشیزه روشنی، انسان نخستین
 پیامبر سوم گردونه ماه و خورشید را به حرکت می‌اندازد و با تغییر فصل،
 نجات و رهایی مادی نور از طریق شب‌نم، باران و... آغاز می‌شود.

آفرینش انسان

ماده که به شکل آرز یا شهوت تجسم می‌یابد، برای شکست روند نجات نور
 دو ارکون می‌آفریند و آن‌ها را به بلعیدن نوزادان دیگر حیوانات وامی‌دارد تا
 بدین ترتیب تمام نوری که در تن آن‌هاست به تن این دو جذب شود. این دو
 ارکون با یکدیگر در می‌آمیزند و از ایشان دو انسان اولی جهانی یعنی
 گهمرد^(۸۰) (= آدم) و مُردیانگ^(۸۱) (= حوا) پدید می‌آیند که به شکل ایزد
 نریسه و دوشیزه روشنی هستند.^(۸۲)

نور جمع شده در تن دو ارکون به نخستین زوج انسانی منتقل می‌شود و
 روان‌های آن‌ها را تشکیل می‌دهد. «روان تاریک» یا مادی که از حرص، آرزو،
 شهوت و تنفر تشکیل شده است، در تن انسان، همراه با «روان روشن»
 زندانی می‌شود.

تن که شکل حیوانی دیوان بزرگ است، با شهوتی که وی را به جفت شدن
 و زایش وامی‌دارد، پیوسته روان روشن را از طریق آمیزش و زایش، از تنی به
 تن دیگر انتقال می‌دهد و در زندان خود نگه می‌دارد. چون بخش اعظم
 روشنی زندانی شده در تاریکی در آدم و کمی در حوا جمع شده است، پس
 آدم و فرزندانش هدف اصلی نجات دادن، هستند.

عیسی درخشان برای نجات و رهایی آدم که به وسیله ماده یا تاریکی
 گمراه و از اصل ایزدی خود دور شده بود، فرود می‌آید و آدم را از اصل
 روانش آگاه می‌سازد.^(۸۳) حوا به سبب روشنی کم‌تری که در او نهفته است، به

وسيله ديوي گمراه مي شود و «قاین» و «هابیل» را به دنيا مي آورد.^(۸۴) سپس به دنبال آمیزش با آدم، «شیث» زاده مي شود. بدین ترتیب اسارت انسانی نور تداوم مي یابد.

نجات فردی

نوری که روان انسان را می سازد، نمی تواند به طور مادی نجات یابد. رهایی نور به کوشش آگاهانه هر فرد برای نیکی و تقوا بستگی دارد. اندیشه بزرگ پیامبرانی را به سوی انسان ها می فرستد تا به فرزندان آدم دانش و آگاهی دهند، همان گونه که عیسی درخشان به خود آدم آگاهی داد^(۸۵) یعنی در واقع معرفت همه آنچه را که بود، هست و خواهد بود، به او نمود. با دانش اراده رهایی همراه است، اما ماده همواره می کوشد که روان را در گمراهی و فراموشی، یعنی «خواب مستی» نگاه دارد.

مانی برای روان ناآگاه اصطلاح «انسان قدیم» و برای روان آگاه «انسان نو» را به کار می برد. روان آگاه که خود از نور و بنابراین در اصل خوب است، تنها در صورت غفلت و فراموشی ممکن است مرتکب گناه شود و با این عمل نیروی ایستادگی در برابر روان تاریک را که با او در تن مرده بسته شده است، از دست بدهد. تاوان گناه پشیمانی و توبه و کسب آگاهی و عزم و اراده است.

سرنوشت روان پس از مرگ

مانی معتقد بود که روان ممکن است چندین بار پیش از دست یابی به رهایی از طریق پرهیزکاری، تجسم یابد. دو روایت در باره سرنوشت روان پس از مرگ وجود دارد:

۱. روان، نزد عیسی دادگر می رود و پس از آن که داوری در باره او انجام گرفت، یکی از سه راه را به سوی «زندگی» (= بهشت نو)، «آمیختگی» (= بازگشت به جهان) یا «مرگ» (= دوزخ) در پیش می گیرد.

۲. روان پرهیزکار، تن را ترک می‌کند. با یکی از ایزدان نجات‌بخش دیدار می‌کند. سه فرشته که نشان‌های پیروزی یعنی بساک، دیهیم و جامه بهشتی^(۸۶) را پوشیده‌اند، او را همراهی می‌کنند. روان پس از دریافت این سه نشان از طریق «ستون شکوه»، به ماه، خورشید و بهشت نوبالاً می‌رود. بر اثر این معرفت نجات‌بخش، روان پرهیزکار موفق به بازگشت به جهان روشنی، میهن راستین خویش، می‌گردد. در معادشناسی، صعود روان و نمادهای آن یعنی جامه نور، تخت، تاج و دیهیم شناخته است. در این‌جا، مانی حتی جزئیات فرهنگ ایرانی را در دستگاه دینی خود وارد کرده است چه گاهی ایزد نجات‌بخش به شکل دوشیزه روشنی، یادآور «من برتر» یا «دین» (daēnā-) در باور زردشتی است. مانویان نیز همچون زردشتیان معتقدند که این رفتار و کردار فرد پرهیزکار است که به شکل دوشیزه‌ای آسمانی بر او ظاهر می‌شود.

پایان جهان

پایان جهان با آتش‌سوزی بزرگی پیشگویی شده است: زمان نبرد بزرگ و سخت و ضعف ایمان. در این‌جا نیز همچون آخرالزمان زردشتی، پایان جهان بر اثر یک سلسله سختی‌ها و بدبختی‌های وحشتناک فرا می‌رسد. در این هنگام دومین آمدن «عیسی درخشان» روی خواهد داد. او تخت داوری انجامین خود را بر پا می‌سازد و روان‌ها در برابر تخت پادشاهی او گرد می‌آیند. عیسی درخشان میش‌ها را از بزها یا نیکان را از بدان جدا می‌سازد. سپس همو با ایزدان نگاهدارنده جهان، وظایف خود را ترک می‌گویند و به سرزمین روشنی باز می‌گردند. آسمان‌ها و زمین‌ها فرو می‌ریزند و آتش‌سوزی بزرگ درمی‌گیرد که ۱۴۶۸ سال که دوران پالایش نور است دوام می‌یابد.^(۸۷)

در این دوره روان‌هایی که بخت نجات دارند، صافی شده، به شکل